

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

فرمایشات مرحوم امام نسبت کلام محقق نائینی

در این قسمت بحث، مطلبی که باقی مانده فرمایشی است که امام (رضوان الله تعالی علیه) اختیار کرده‌اند و اینجا بیان کرده‌اند. عرض کردیم مرحوم نائینی در رجوع قید به هیئت یا ماده فرمودند چون هیئت، دارای اطلاق شمولی و ماده، دارای اطلاق بدلی است، ما قید را به ماده برمی‌گردانیم و اطلاق شمولی هیئت را حفظ می‌کنیم، در نتیجه اطلاق شمولی بر اطلاق بدلی مقدم است. مرحوم امام در اینجا چند مطلب را بیان فرموده‌اند (مناهج الوصول: 1: 366 الی 368).
مطلب اول: اساساً تقسیم اطلاق به اطلاق شمولی و اطلاق بدلی، یک تقسیم غیر صحیحی است و در بحث مطلق و مقید اثبات کرده‌اند که دو نوع اطلاق نداریم، و شمولی یا بدلی بودن ارتباطی به اطلاق ندارد.
مطلب دوم: بر فرض اینکه اصل این تقسیم صحیح باشد، در ما نحن فیه نمی‌توانیم بگوییم اطلاق هیئت یک اطلاق شمولی است و مقدم بر اطلاق بدلی ماده است.
این دو مطلب اساسی را فرموده‌اند و در لابلای فرمایشات خود، بعضی از ادعاهای مرحوم نائینی را اشاره و مورد اشکال قرار می‌دهند.

تبیین مطلب اول مرحوم امام (ره)

اما در توضیح مطلب اول ایشان عرض می‌کنیم: دیگران می‌گویند در آیه شریفه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» اطلاق شمولی است، اما در «أَعْتَقَ رَقَبَةً» اطلاق بدلی است. بررسی کنیم، ببینیم این شمولی و بدلی بودن از کجا آورده شده است. می‌فرمایند در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» اگر کسی بگوید مفرد محلی به الف و لام، إفاده عموم می‌کند، خب از محلّ بحث ما خارج است. اگر کسی قائل شود که مفرد محلی به الف و لام، افاده عموم ندارد، می‌گوید کلمه بیع در آیه شریفه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» اطلاق دارد، حکم حلیت به جنس، ماهیت و طبیعت بیع تعلق پیدا کرده است.

در نتیجه اصلاً در این آیه شریفه صحبت از مصادیق و افراد نیست که بگوییم آیا نسبت به مصادیق و افراد عنوان شمولی دارد یا عنوان بدلی دارد. در مسأله شمولی یا بدلی بودن، باید لفظ دلالت بر افراد داشته باشد، آنگاه بگوییم این لفظی که دال بر افراد است، آیا افراد را به نحو شمولی (که هر یک از این افراد را مستقیماً و رفع نظر از دیگری در بر می‌گیرد) شامل می‌شود، یا اینکه افراد را به نحو بدلی (که هر یک از این افراد می‌تواند بدل از فرد دیگر باشد) شامل می‌شود. پس مسأله شمولی بودن و بدلی بودن در جایی است که لفظ دلالت بر افراد و مصادیق دارد، بعد می‌گوییم دلالت آن بر مصادیق و افراد چگونه است؟ آیا به نحو شمولی است یا بدلی.

در حالی که در این آیه شریفه که مشهور می‌گویند اطلاق شمولی دارد، حکم حلیت به این طبیعت و ماهیت تعلق پیدا کرده.

«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یعنی ماهیت و طبیعت بیع متعلق برای حکم قرار گرفته است. اصلاً این لفظ «البيع» هیچ دلالتی بر افراد و مصادیق ندارد تا ما بحث کنیم که آیا این عنوان شمولی دارد یا بدلی. شمولی یا بدلی بودن، مربوط به افراد و مصادیق است، اینجا می‌گوییم خود حکم حلیت، به این طبیعت تعلق پیدا کرده است. خداوند می‌فرماید طبیعت و جنس بیع، متعلق برای حلیت است. لکن در مقام تطبیق در عالم خارج، عقل می‌گوید هر فرد و هر مصداقی که جنس برای بیع باشد، داخل در این ماهیت است. پس ما هر جا این «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» را تحلیل کنیم، جایی پیدا نمی‌کنیم که به دلالت لفظی از آن شمولی بودن را استفاده کنیم.

در «أَعْتَقَ رَقَبَةً» مشهور می‌گویند، اطلاق آن بدلی است. یک رقبه‌ای را آزاد کن. می‌فرمایند آنجا هم یک تنوینی داریم که تنوین نکره است، «رقبة» یعنی یک فرد غیر معین، اگر همین تنوین را هم نداشتیم مسأله بدلی بودن اصلاً استفاده نمی‌شد. در «أَعْتَقَ رَقَبَةً» خود لفظ مطلق «رقبة» دلالت بر بدلی بودن ندارد. از این «تنوین نکره» که در آخر آن آمده، واحد غیر معین را استفاده می‌کنیم.

پس در اینجا مسأله تعدد دال و تعدد مدلول مطرح است. رقبه مثل بیع می‌ماند، چه فرقی بین کلمه رقبه و بیع است؟ حالا اگر در همین آیه شریفه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» به جای بیع بگوییم «أَحَلَّ اللَّهُ الرِّقَبَةَ»، آنجا هم می‌گفتید دلالت بر جنس دارد. بین رقبه و بین بیع هیچ فرقی وجود ندارد. هر دو دلالت بر طبیعت، جنس و ماهیت دارد. ما در «أَعْتَقَ رَقَبَةً» یک تنوینی را اضافه می‌کنیم و از این تنوین استفاده می‌کنیم که یک واحد غیر معین از این رقبه باید آزاد شود. پس ما یک لفظ مطلق که از راه اطلاق دلالت بر بدلی بودن کند، نداریم. «رقبة» یک لفظ مطلق است، با قطع نظر از آن تنوینی که در آخر آن آمده، خود این لفظ مطلق دلالت بر بدلی بودن ندارد.

پس روشن شد که ایشان می‌فرمایند آنچه را که مشهور می‌گویند اطلاق شمولی و اطلاق بدلی، شمولی و بدلی بودن، دو نوع برای اطلاق نیست، اینطور نیست که بگوییم یک مطلق داریم و این مطلق یک خصوصیتی دارد به نام شمولی بودن، یک مطلق داریم و این مطلق خصوصیتی دارد به نام بدلی بودن. تقسیم اطلاق به اطلاق شمولی و بدلی، غلط است. شمولی یا بدلی بودن ارتباطی به اطلاق ندارد. در اطلاق یک مقدمات حکمت داریم. آن مقدمات سه‌گانه حکمت وقتی جریان پیدا کرد، لفظ می‌شود مطلق. اما شمولی یا بدلی بودن از هیچ کجای این مقدمات استفاده نمی‌شود. بله، می‌شود این بدلی یا شمولی بودن را از راه دیگری استفاده کرد که ارتباطی به اطلاق و مقدمات حکمت ندارد. پس این فرمایش اوّل امام (رضوان الله علیه) که تبیین شد.

دقت کنید؛ در اینجا طبیعت من حیث هی مراد است، بالاخره وقتی به طبیعت تعلق پیدا کرد از راه طبیعت، سریان به افراد دارد. اما این سریان به افراد به دلالت لفظی است یا عقلی؟ ما دو جور طبیعت داریم، یک طبیعت من حیث هی داریم، یعنی اصلاً کاری به افراد نداریم. یک طبیعت داریم که حاکی از افراد است. ایشان این قسم دوم را می‌گویند، یعنی می‌گویند وقتی حکم به طبیعت بیع تعلق پیدا کرد، عقل می‌گوید از این طبیعت به مصادیق و افراد سریان پیدا می‌کند، عقل می‌گوید وقتی طبیعت، متعلق برای حلیت واقع شد، همه افراد و مصادیق همین حکم را دارند. اما این دیگر کار عقل است و عنوان دلالت لفظی نیست که ما بخواهیم از راه دلالت لفظی، بگوییم این لفظ بیع، دلالت بر افراد دارد.

حالا یک نکته‌ای برای توضیح فرمایش ایشان عرض می‌کنم (ولو اینکه اساس آن در بحث مطلق و مقید می‌آید)؛ درست است که ماهیت و فرد، اتحاد خارجی دارند، مثلاً بین زید و انسان اتحاد خارجی است، زید، فرد برای انسان است، شما اگر زید را دیده باشید می‌توانید بگویید «رأيت زيداً» یا بگویید «رأيت انساناً» چون بین فرد و طبیعت، اتحاد در وجود مطرح است، اما دلالت و حکایت نیست. هیچ وقت کلمه و لفظ انسان، حکایت از زید ندارد و بالعکس، لفظ زید هم حکایت از انسان ندارد. همانطور که افراد، یعنی زید و عمرو و بکر هیچ یک دلالت بر یکدیگر ندارند، لذا قضیه زید عمرو، زید بکر غلط است. همچنین بین فرد و طبیعت رابطه حکایی و دلالتی وجود ندارد. شما هیچگاه نمی‌توانید بگویید «کلمه انسان يدلّ علی زید»، دلالت

منتفی است، ولو اینکه اتحاد در وجود دارند. خارجا زید و انسان، اتحاد در وجود دارد. در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» هم همین است. عقل می‌گوید کلمه «بیع» کلی با مصادیق، اتحاد در وجود دارد، اما طبق همین مقدمه‌ای که گفتیم، بین اتحاد در وجود و مسأله حکایت و دلالت، فرق وجود دارد. یعنی کلمه و لفظ بیع، دلالت بر مصادیق و افراد ندارد، و لو اینکه با مصادیق، اتحاد در وجود دارد، اما دلالت ندارد و ما هم الان بحث‌مان در دلالت است. وقتی می‌گوییم یک مطلق شمولی است، یعنی دلالت این لفظ به نحو شمولی است، وقتی می‌گوییم یک مطلق بدلی است یعنی دلالت آن بنحو بدلی است. ایشان این را از بین می‌برند و تخریب می‌کنند و می‌فرمایند چنین چیزی وجود ندارد.

تبیین مطلب دوم مرحوم امام(ره)

مرحوم امام(ره) در مطلب دوم فرمودند: اگر در جای خودش کسی تقسیم اطلاق به اطلاق شمولی و اطلاق بدلی را بپذیرد، اما در ما نحن فیه که خواهیم بگوییم هیئت، دارای اطلاق شمولی است و ماده، دارای اطلاق بدلی، محال است. اینجا نمی‌توانیم بگوییم هیئت دارای اطلاق شمولی است. گویا اصلا می‌خواهند صغرا را از بین ببرند.

قبلا گفتیم مرحوم آخوند در مقابل شیخ، صغری را قبول دارد، یعنی آخوند قبول دارد که اطلاق هیئت، شمولی و اطلاق ماده، بدلی است، اما مرحوم آخوند منکر کبری بود. آخوند می‌فرمود تقدیم اطلاق شمولی بر اطلاق بدلی وجهی ندارد و رجحانی در کار نیست. ولی امام(ره) در قسمتی از فرمایش خود، صغری را هم منکر شده و می‌فرمایند محال است هیئت، دارای اطلاق شمولی باشد.

می‌فرمایند در مثل «إن جائك زید فأكرمه» مدلول هیئت، وجوب است. ماده، إكرام است. حالا ما نمی‌دانیم این «إن جائك» قید برای هیئت است یا قید برای ماده؟ می‌فرمایند شما اگر بگویید هیئت که وجوب است اطلاق شمولی دارد، معنای اطلاق شمولی این است که بعث‌های مکرر و متعدد بر یک فرد واحد وارد شود.

چطور؟ وقتی بگوییم این وجوب، مدلول هیئت شمولی است، شما شمولی را معنا کردید، گفتید اطلاق شمولی مثل عام استغراقی است، همانطور که در «أكرم العالم»، «العالم» را معنا می‌کنیم «کل عالم». اگر خواهیم اطلاق شمولی هیئت را که مدلول هیئت، وجوب است، معنا کنیم یعنی این وجوب می‌شود چند تا وجوب. در اطلاق شمولی، انحلال به احکام متعدده است، پس باید این وجوب، به احکام متعدده منحل شود، به ابعاث منحل شود، یعنی بعث‌های متعدد و تحریک‌های متعدد. در «أكرمه» بگوییم لا اقل دو بعث بر یک فرد واحد وارد شده و این محال است. هر بعثی یک فرد و متعلق جدا لازم دارد. اگر بگوییم یک مولایی وقتی امر می‌کند، اوامر متعدده را بر متعلق واحد آورده، محال است. مگر اینکه بگوییم امر دوم و سوم آن عنوان، تأکید داشته باشد، و إلا اگر بعث بخواهد مستقل و غیر تأکیدی نسبت به یک فرد واحد شده باشد، محال است. لذا می‌فرمایند ما اگر در جای خودش تقسیم به شمولی یا بدلی بودن را بپذیریم اما در اینجا در اطلاق هیئت محال است اطلاق آن اطلاق شمولی باشد، باید اطلاق هیئت هم مانند اطلاق ماده، بدلی باشد تا گرفتار استحاله‌ای که بیان کردیم نشویم.

بعد ضمن فرمایش خود گفته‌اند اینکه مرحوم نائینی فرموده اگر ماده را تقیید بزنیم رفع ید از مدلول نشده، اگر هیئت را تقیید بزنیم رفع ید از مدلول شده، امام این مطلب را هم نقل می‌کنند و می‌فرمایند «من غریب الدعاوی»، این از ادعاهای عجیب مرحوم نائینی است. تقیید در هر جا، مستلزم تصرف در مدلول است. این چه فرقی است که شما می‌گویید تقیید در اطلاق بدلی، دایره مدلول را از بین نمی‌برد، تصرف در مدلول نیست، اما در اطلاق شمولی تصرف در مدلول است.

همچنین آن مطلبی را که دیروز عرض کردیم که مرحوم آقای خویی منکر است که نائینی می‌فرماید در اطلاق بدلی ما نیاز به مقدمه رابعه داریم، امام(رضوان الله علیه) همین را منکر هستند و ایشان هم به شدت انکار می‌کنند و می‌گویند ما به غیر از سه مقدمه در باب مقدمات حکمت، مقدمه دیگری نداریم. این خلاصه مبنا و نظریه ایشان.

وصلَّى الله على محمد و آله الطاهرين